

چرخه توسعه نیافتگی و استبداد

رشید اسماعیلی

ماهنامه فردوسی، ش ۶۲ و ۶۳، اسفند ۸۶ و فروردین ۸۷

چکیده: این نوشتار به دنبال پاسخی برای توسعه نیافتگی منطقه خاورمیانه است. آقای اسماعیلی معتقدند که منطقه خاورمیانه هم به لحاظ سیاسی عقب مانده می باشد و دموکراسی و نهادهای مدنی در آن شکل نگرفته و هم از نظر اقتصادی با عدم توسعه یافتگی مواجه است. نویسنده در بررسی علل و عوامل مسائل فوق ابتدا بحث بنیادگرایی و اسلام را مطرح می نماید و اعتقاد دارد اسلام خود یکی از موانع توسعه می باشد.

جوامع خاورمیانه ای (خصوصاً جوامع عربی) عمیقاً غیر لیبرال و بیگانه با ارزش های دموکراتیک هستند. استبداد در خاورمیانه نه فقط در شکل سیاسی، بلکه به شکل «استبداد اجتماعی» (که از طریق ساختارهای متصلب پدرسالار اعمال می شود) نیز وجود دارد. فقر، جوامع بسته با فرهنگ واپس گرا، عدم مدارا، فقدان آزادی های اجتماعی و سیاسی، اقتصاد رانتی و غیر آزاد، سیطره حکومت های سرکوب گر، فقدان حاکمیت قانون، ترور، خشونت و گسترش روزافزون بنیادگرایی دینی، مشکلات عمده ای است که پیکره بیمار خاورمیانه را رنج می دهد، این جا هیچ خبری از نوزایش (رنسانس) نیست، آنچه پیش رو هست همه چشم انداز احتضار و مرگ است.

خاورمیانه اکنون مهم ترین منبع تنش و تهدید در جهان است. پس از یازده سپتامبر و حملات تروریستی در اسپانیا و انگلیس بود، که غرب متوجه شد آنچه در خاورمیانه

بازتاب اندیشه ۲۷

۲۷

چرخه
توسعه نیافتگی
و استبداد

می‌گذرد، دیگر تنها مسأله مردمان این سرزمین‌ها نیست، بلکه تهدیدی علیه صلح، امنیت و دموکراسی در سراسر جهان است. حمله به دو برج مرکز تجارت جهانی، نمادی از تنفر عمیق جنبش‌های بنیادگرایانه از غرب و ارزش‌های مورد احترام جهان مدرن بود.

توسعه‌نیافتگی و استبداد، یکی از دغدغه‌های همیشگی روشن‌فکران خاورمیانه‌ای نیز بوده است، آنها همواره کوشیده‌اند راه حلی برای «مسأله عقب‌ماندگی» بیابند. به عنوان مثال قدمت این‌گونه تلاش‌ها و تأملات در ایران به قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد، جهان غرب نیز به ویژه از دوره ناصریسم در مصر، زیر پرچم جنبش‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی، نوسازی و توسعه را هدف قرار داده بود. همه این تلاش‌ها اما بی‌نتیجه ماند، نه تنها مشکل نوسازی حل نشد، بلکه معضل گسترده بنیادگرایی دینی نیز به مشکل پیشین افزوده گردید. انقلاب ۱۹۷۹م در ایران و ظهور و بروز جنبش‌های بنیادگرایانه در سرتاسر خاورمیانه و شمال آفریقا از پاکستان گرفته تا مصر و مراکش به عقیده بسیاری، از نظر به‌پردازان سیاسی، پیامد «شکست سیاست‌های نوسازی» بود.

ریشه مشکل خاورمیانه چیست؟ طیف متنوعی از پاسخ‌ها در برابر این پرسش قرار گرفته است. عده‌ای از روشن‌فکران خاورمیانه‌ای کوشیدند، برای پاسخ به این سؤال، مقصری بیابند تا به عنوان «بُز بلاگردان» از آن استفاده کنند. آنها در واقع آن‌گونه که برنارد لویس هم اشاره می‌کند، صورت مسأله را این‌گونه تغییر دادند: «چه کسی با ما چنین کرد؟» مغول‌ها، (به علاوه عرب‌ها در مورد ایرانی‌ها)، «استعمار انگلیس» و بعد از آن «امپریالیسم آمریکا» به عنوان مقصرین اصلی عقب‌ماندگی کشورهای منطقه شناخته و معرفی شدند.

از این بحث مبتدل و کلیشه‌ای «مقصر خارجی» که بگذریم، یکی از عمده‌ترین و جدی‌ترین پاسخ‌ها به پرسش چرایی عقب‌ماندگی کشورهای خاورمیانه، اشاره به مسأله فرهنگ است.

یکی از این مقصرها «دین» است و به طور مشخص «اسلام». از اینجا است که شکاف بین متفکرین خاورمیانه‌ای آغاز می‌شود. عده‌ای اسلام را مهم‌ترین مانع و گاه تنها مانع مهم توسعه می‌دانند.

اسلام سیاسی در رادیکال‌ترین شکل تعصب‌آلود آن که به بنیادگرایی دینی پهلو می‌زند، ضمن اعلام دشمنی با مدرنیته و نهادهای آن، مدل توسعه اسلامی براساس آموزه‌ها و احکام دینی را مطرح می‌کند، در این معنا توسعه اصلاً از معنا و مفهومی که در پروسه مدرنیته یافته

است، تهی می‌شود و سمت و سویی دیگر می‌یابد. توسعه اسلامی از نظر این عده از متفکرین مسلمان، تنها با رجوع به نص، سنت و احیای ارزش‌های صدر اسلام، آن هم با خوانشی خاص ممکن می‌گردد، در این معنا، جهان اسلام نه تنها نباید به راه توسعه غربی برود، بلکه می‌بایست با تکیه بر ارزش‌های دینی خود، از غرب‌زدگی و از خودبیگانگی پرهیز کند و بازگشت به خویشتن، را مصدر و مقصد کار خویش قرار دهد، تنها با بازگشتن به خویش (سنن و ارزش‌های اسلامی) است که مشکلات مسلمانان سامان می‌یابد. اولین طلیعه‌های پرداخت شده و صیقل خورده چنین تفکراتی را شاید بتوان در افکار سید قطب متفکر اسلام‌گرای مصری و خصوصاً در کتاب نشانه‌های راه تبارشناسی کرد. اسلام‌گرایان رادیکال البته همه به راه سید قطب نرفتند، در ایران به غیر از هوادارای پر شمار آیت‌الله خمینی^ع که بیشتر مفتون کاریزما و ساده‌گی کلام و زندگی او بودند، علی شریعتی یک متفکر مسلمان بود که نوعی دیگر از بازگشت به خویشتن و شکلی دیگر از توسعه که هوادارانش آن را توسعه بومی مستقل از تجربه‌های غرب می‌دانستند را مطرح می‌کرد. افکار شریعتی تاثیر خودش را در جوانان انقلابی از مجاهدین خلق گرفته تا برخی از جوانانی که جذب سپاه پاسداران شدند (و البته بعدها یا استحاله و یا تصفیه شدند) باقی گذارد.

مرتضی مطهری^ع نیز یکی از مهم‌ترین چهره‌های جریان معروف به نواندیشی دینی است، که در قامت یک متکلم به دفاع از اسلام در برابر ایدئولوژی‌های رقیب از لیبرالیسم گرفته تا مارکسیسم می‌پرداخت. کار مطهری بی‌شبهت به بی‌پروایی و شهادت عقلانی آگوستین مقدس نبود که در نظر داشت جهان مسیحیت و میدان کلیسا را از تعصبات واپس‌گرایانه و خشک مسیحیت قرون وسطایی نجات دهد. دانش مطهری از فلسفه غرب بسیار سطحی و اندک بود، این را به خصوص از تلاش‌های نه‌چندان علمی وی در پاسخ به متفکرینی نظیر دیوید هیوم می‌توان دریافت. مطهری البته به خاطر نگاه متکلمانه و گاه فلسفی‌اش به اندازه شریعتی رادیکال نبود و شاید بتوان این را امتیازی برای او به شمار آورد، در هر صورت روحانی بودن او و روابط نزدیک‌اش با رهبری کاریزماتیک انقلاب، او را پس از شریعتی در جایگاه یکی از متفکرین تاثیرگذار در فرایند انقلاب جای داد.

در اواخر دهه شصت پس از مرگ رهبری کاریزماتیک انقلاب و در نیمه اول دهه هفتاد، روشن‌فکری دینی ایران شاهد ظهور چهره‌های منحصر به فرد بود که در لیبرالیزه کردن فضای فکری - سیاسی ایران نقشی ویژه‌ای بازی کرد. عبدالکریم سروش ابتدا با طرح مقالات قبض

و بسط تئوریک شریعت و نقد قرائت فاشیستی از دین، و تاثیرپذیری از آرای معرفتی کارل پوپر (خصوصاً در منطق اکتشاف علمی) در واقع روشن فکری چپزده ایران را گامی به پیش برد. خوب پرسش اینجا است که به رغم این همه تئوری پردازی‌های نواندیشان دینی در باب دموکراسی، حقوق بشر و توسعه (که سابقه‌ای نزدیک به صد سال در ایران دارد) چرا ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم. نواندیشان دینی می‌کوشند هر یک انگشت تقصیر را متوجه دیگری کنند. در این میان روشن فکران لائیک و سکولار نیز همچنان اصرار دارند که مشکل اصلی همین اسلام است و اسلام هم به هیچ گونه‌ای با مقولاتی مثل دموکراسی، حقوق بشر و توسعه همخوانی و سازش ندارد. به نظر برخی روشن فکران سکولار نه تنها اسلام دموکراتیک و دموکراسی اسلامی ممتنع است (که این دومی به عقیده نگارنده نیز قطعاً ممتنع است) اساساً مسلمان دموکرات و پای‌بند به حقوق بشر هم نمی‌تواند وجود داشته باشد! این روشن فکران باز هم بر مسأله «اصالت فرهنگ» به عنوان متغیر اصلی در فرایند توسعه تاکید می‌کنند و از این زاویه اسلام را مورد حمله قرار می‌دهند. این دو گرایش (نواندیشان دینی و روشن فکران سکولار) به رغم تفاوت‌های عمیق فکری در یک نکته مشترک‌اند؛ هر دوی آنها مشکل و مانع اصلی توسعه نیافتگی را عقب ماندگی فرهنگی می‌دانند: اول باید فرهنگ مردم را درست کرد تا باقی چیزها خودش درست شود.

دیدگاهی که مشکل را فرهنگ می‌داند، راه حل پیشنهادی‌اش نیز چیزی جز «فرهنگ‌سازی» نیست، حال آن‌که فرهنگ در محیطی انتزاعی یا در اثر توصیه‌های اخلاقی یا پخش تیزرهای تبلیغاتی «ساخته» نمی‌شود، ساخته شدن فرهنگ حاصل شرایط عینی جامعه است که بیش از هر چیز ریشه در سطح توسعه یافتگی نظام اقتصادی دارد. با مقایسه کشورهایایی که در سطوح بالای توسعه یافتگی قرار دارند، مشاهده می‌شود که شباهت‌های فرهنگی بسیار زیاد و تفاوت‌ها بسیار اندک هستند. در واقع توسعه کشورهای تفاوت‌های فرهنگی آنان را نیز بسیار کم‌رنگ می‌کند، این خود شاهد دیگری است بر عدم اصالت فرهنگ. اشاره به این واقعیت البته به مذاق پست مدرن‌ها و مبلغین حراف و پرشور تنوع فرهنگی خوش نخواهد آمد.

بنابراین، راه حل، اصلاحات دینی نیست، بلکه اصلاحات سیاسی و اقتصادی است. تمام تأکیدی که بر دگرگونی اسلام می‌شود بی‌جا است. عامل اصلی که مسیحیت را با مدرنیته سازگار کرد این نبود که ناگهان کلیسا تفسیرهای لیبرالی از تئولوژی را پذیرفت. عامل اصلی،

مدرنیزاسیون جامعه بود تا جایی که کلیسا مجبور شد خود را با دنیای اطرافش وفق دهد. بسیاری از تفسیرهای ضد مدرن اسلامی در مسیحیت هم وجود دارد... اما مسیحیان در جوامعی زندگی می‌کنند که از نظر سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی مدرنیزه شده‌اند و در این راه دین خود را هم با آن تطبیق داده‌اند. امروز دین در غرب منبعی است برای انگیزش روحی و نه الگویی برای انگیزش روحی و نه الگویی برای زندگی روزمره. کتاب مقدس هنوز هم استمناء، ربا، و پوشیدن لباس‌های بافته شده را محکوم می‌کند، اما جوامع مسیحی دیگر آن را مرجعی در این امور نمی‌دانند. به آنهایی که می‌گویند اسلام متفاوت است البته، اما آیا آن‌قدر متفاوت است که اگر در جامعه‌ای پیشرفته، کاپیتالیست، و دموکراتیک قرار گیرد تغییر نکند؟ در اینجا هم اگر از حوزه نظر به واقعیت برویم شواهدی را در عمل می‌یابیم. ترکیه، بوسنی، مالزی و تا حدود کمتری جنوب آسیا جوامع مسلمانی کم و بیش مدرن دارند. شاید از همه مهم‌تر این‌که ایالات متحده، کانادا و اروپا جوامع بزرگ مسلمان دارند. در تمام این نقاط اسلام باز زندگی مدرن، بدون یک «اصلاح دینی» بزرگ، سازگار می‌شود. در تمام این کشورها اکثر مؤمنان (اگر چه نه همه آنها) راه‌هایی را یافته‌اند تا متدین باشند بدون تاریک‌اندیشی، و پرهیزگار باشند بدون خشم و غضب.

در خاورمیانه امروز بسیاری کسانی که یک‌سره در رؤیاهای سیاسی غرق شده‌اند و انگشت شمارند کسانی که به طرح‌های عملی علاقه نشان دهند. به همین علت است که همان‌طور که وینستون چرچیل در مورد منطقه بالکان می‌گوید، خاورمیانه بیشتر تولیدکننده تاریخ است تا مصرف‌کننده آن.

روشن‌فکران و نخبگان سیاسی در خاورمیانه اگر دموکراسی می‌خواهند، اگر از یک نظام حقوقی سکولار مبتنی بر قواعد حقوق بشر دفاع می‌کنند و اگر مایلند کشورهايشان از چرخه معیوب عقب‌ماندگی و استبداد رها شود باید بر یک مسأله اجماع کنند: اصلاحات اقتصادی. جهت این اصلاحات البته مشخص است؛ رها کردن اقتصاد از سلطه دولت و حاکمیت مکانیسم بازار آزاد. در واقع پاسخ اصلی به پرسش چرا به دموکراسی نمی‌رسیم را نیز باید در نوع مناسبات اقتصادی کشورهای منطقه جست‌وجو کرد، تحلیل‌هایی که بر نقش اصلی مذهب و فرهنگ تاکید می‌کنند از درک زمینه‌ها و ریشه‌های اقتصادی دموکراسی عاجز هستند. بسیاری نمی‌توانند یا نمی‌خواهند رابطه بین اقتصاد آزاد و دموکراسی را درک کنند. آنها از درک این نکته ناتوانند که بدون وجود یک بخش خصوصی قدرتمند و یک بورژوازی

مستقل و نیرومند صحبت کردن از دموکراسی به فریاد بال‌ب‌های دوخته می‌ماند. نمی‌توان از دموکراسی دفاع کرد اما به بازار آزاد حمله کرد. بررسی‌های تاریخی نشان داده است که تنها دولت‌هایی دموکراتیک می‌شوند که منابع مالی‌شان را از راه مالیات شهروندان به دست می‌آورند.

خاورمیانه اما با یک مشکل مضاعف روبروست: نفت. نفت مهم‌ترین مانع توسعه اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه است، به عبارت بهتر در واقع این اسلام نیست که در خاورمیانه با مدرنیته دشمنی می‌کند. نفت و دولت‌های نفتی بزرگ‌ترین دشمن مدرنیته در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه هستند. مشکل اصلی ایران و بسیاری دیگر از کشورهای خاورمیانه نه مذهب و فرهنگ بلکه وجود دولت نفتی است. فرهنگ در واقع همواره توضیح‌دهنده‌ای کاذب برای تبیین علل شکست جنبش‌های دموکراتیک در خاورمیانه است. تحلیل‌هایی که نقش اصلی را به فرهنگ می‌دهند و از زمینه‌های اقتصادی دموکراسی غفلت می‌کنند نه تنها راه به جایی نمی‌برند که سال‌ها است حرکت‌های دموکراسی‌خواهانه را به بی‌راهه برده‌اند. حل مسأله دولت نفتی شاید به معنای پیمودن تمام راه دموکراسی نباشد و شاید نتوان از برخی موانع فرهنگی و تاریخی دموکراسی به سادگی درگذشت، اما آنچه مسلم است بدون حل مسأله دولت نفتی دموکراسی ناممکن است.

در عین حال مطالعات آکادمیک نشان‌دهنده آن است که میزان رفاه و سطح توسعه‌یافتگی جوامع رابطه تنگاتنگی با دموکراتیک شدن آنها و پایایی دموکراسی‌هایشان دارد. به اعتقاد سیمور مارتین لیپست «هر چه کشوری مرفه‌تر باشد، نخست آن برای حفظ و تحکیم دموکراسی بیشتر است» لیپست می‌گوید کشورها وقتی از لحاظ اقتصادی توسعه می‌یابند، جوامع‌شان توانایی‌ها و مهارت‌های لازم برای اداره لیبرالی و دموکراتیک خویش را به دست می‌آورند.

نتیجه‌گیری: خاورمیانه محتاج یک رنسانس است. این رنسانس اما پیش از فلسفه و هنر باید از اقتصاد آغاز شود. نیروی محسورکننده بازار آزاد، رنسانس را در خاورمیانه پیش خواهد برد و به شرطی که پیش از آن مانع سترگ نفت و دولت نفتی از برابرش برداشته شود. رنسانس در اقتصاد، فلسفه، فرهنگ و هنر را نیز تکان خواهد داد، پیامد اقتصاد آزاد جامعه باز و حکومت دموکراتیک خواهد بود، به این جمله میلتون فریدمن اعتماد کنید، تاریخ جوامع دموکراتیک خود بهترین گواه این گزاره است.

نجفعلی غلامی

آقای اسماعیلی در این مقاله با پیش‌فرض‌های که خود بدانها اعتقاد دارد، به‌خصوص پیرامون اسلام و به‌ویژه اسلام سیاسی و رابطه اسلام با توسعه، به بررسی علل و عوامل توسعه‌نیافتگی خاورمیانه اشاره کرده است و همین امر باعث شده که در بسیاری از مباحث جانب انصاف رعایت نشود و اتهام‌های ناروایی به اسلام وارد شود که اشاره‌ای کوتاه به آنها می‌کنیم:

۱. وی یکی از عوامل توسعه‌نیافتگی را وجود جنبش «بنیادگرایی» در خاورمیانه می‌داند و معتقد است که «انقلاب اسلامی ایران نیز نوعی بنیادگرایی است و در نتیجه مانعی برای توسعه‌یافتگی» پیرامون مطلب فوق باید از دو منظر بحث کرد.

الف) منظور از «بنیادگرایی» چیست؟ مفهوم «بنیادگرایی» برگرفته از کلمه لاتینی Fundamentum به معنای شالوده و اساس است. این واژه برای نخستین بار در مباحثاتی در درون مذهب پروتستان آمریکایی ظاهر شد. در عمل بنیادگرایی به حرکتی اطلاق می‌شود که هم مبتنی بر اصول باشد و هم ساختارشکن تلقی گردد. تحقیقات علمی نشان می‌دهد بنیادگرایی مختص به اسلام نیست، بلکه در دامان دیگر ادیان و مکاتب نظیر مسیحیت، یهودیت، بودیسم، هندو و... نیز پدیده بنیادگرایی ظهور و بروز یافته است. واقعیت این است که بنیادگرایی یک پدیده سیاسی است که به قصد ساختن هویت و دفاع از ارزش‌های اخلاقی و دینی و تثبیت حاکمیت الگوهای فرهنگی خویش تلاش می‌کند. آنچه مسلم است بین بنیادگرایی و اصول‌گرایی خلط شده است. بسیاری از اندیشمندان غربی و مستشرقین از اسلام سیاسی و احیای آن فهم بنیادگرایانه و خشونت محوری دارند و به تبع آن بعضی افراد نیز در داخل کشور از این افکار کپی برداری می‌نمایند. وجود خشونت و شبکه‌های تروریسم به اسم اسلام در خاورمیانه قابل انکار نیست، اما نباید جنبش‌های ترقی‌خواه و اصلاح‌طلبانه اسلامی را در ردیف القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی تلقی کرد. اصول‌گرایی دینی که غربی‌ها با اغراض شوم سیاسی آن را «بنیادگرایی» نام می‌نهند به عنوان واکنشی در برابر نوگرایی پسااستعمار که از این امتیاز برخوردار است، شالوده‌ای بومی و نهایتاً غیرغربی را برای بازسازی ملی عرضه می‌کند و توسعه اسلامی را به عنوان «حیات طیبه» برگرفته از فرهنگ قرآنی برای اصلاح جامعه و انمود می‌کند.

بازتاب اندیشه ۹۷

۲۸

چرخه توسعه‌نیافتگی و استبداد

ب) نویسنده انقلاب اسلامی را نوعی «بنیادگرایی» معرفی می‌کند که مانعی برای توسعه در ایران تلقی می‌شود. برداشت بنیادگرایانه آن هم با دیدگاه منفی از انقلاب اسلامی ایران، نگاهی غیرمنصفانه و نادرست می‌باشد که تاریخ گواه صادقی بر ناصوابی این برداشت است. اگر یکی از معیارهای بنیادگرایی خشونت و تروریسم باشد، انقلاب

اسلامی خود یکی از بزرگ‌ترین قربانی‌های اعمال خشونت‌آمیز و تروریستی است. انقلاب بسیاری از بزرگان خود را با استفاده از حربه ترور به وسیله مخالفان خود از دست داده است. اگر یکی از ارکان مهم بنیادگرایی تضاد با دموکراسی و مردم‌سالاری است، انقلاب در عرصه دموکراسی کارنامه درخشان و تابناکی دارد و برگزاری ۲۸ انتخابات در ۳۰ سال انقلاب بهترین دلیل بر این مدعی است که نتیجه آن عرضه «مردم‌سالاری دینی» به عنوان یک نظریه رقیب برای «لیبرال دموکراسی» غربی بود. پیرامون نقش انقلاب اسلامی در عرصه توسعه نیز باید گفت اگر چه وجود مشکلات در ایران قابل انکار نیست و برخی از آنها ریشه بین‌المللی و جهانی دارد، اما پیشرفت‌های ایران اسلامی بعد از انقلاب نیز شگفتی همگان را برانگیخته است. کشوری که از شروع انقلاب با انواع و اقسام دشمنی‌ها مواجه بود، توانست در عرصه‌های علمی نظیر انرژی هسته‌ای، علوم پزشکی و... به موفقیت‌های تحسین برانگیزی دست یابد. بنابراین با توجه به مسائل مطرح شده نسبت دادن «بنیادگرایی» به انقلاب اسلامی ادعای بدون دلیلی است.

۲. آقای اسماعیلی از اساس عنصر خارجی را در ناکامی و توسعه‌نیافتگی خاورمیانه رد می‌کند و حال آن‌که این بحث از زوایای مختلف قابل بررسی و تجدیدنظر است. اگر چه بی‌خردی است که با طرح نظریه «توطئه» سهل‌انگاری و سست‌عنصری مسلمانان را در توسعه‌نیافتگی نادیده گرفت، اما به همان اندازه ساده‌لوحی و خوش‌باوری است که دست بیگانه را در عقب‌ماندگی ملل اسلامی ندید. واقعیت این است که غرب، امروز بزرگ‌ترین دشمن خود را اسلام آن هم اسلام پویا و ترقی‌خواه می‌داند و به سادگی اجازه نخواهد داد مسلمانان به توسعه واقعی دست یابند. افرادی که مدعی اند خارجی‌ها دخلی در توسعه‌نیافتگی ما ندارند آیا سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی غرب را در برابر فعالیت‌های صلح‌طلبانه هسته‌ای ایران نمی‌بینند، این اقدامات حتی خلاف قوانین بین‌المللی غرب در قالب چه پروسه‌ای قابل تفسیر است؟ غیر از این است که نشان دهنده عمق دشمنی آنها با مسلمانان است، چرا اروپا بعد از سالیان متمادی ترکیه را به عضویت اتحادیه اروپا قبول نمی‌کند، با عنایت به این مطلب که هر چه آنان از ترکیه خواستند، انجام داده است و حاکمان آنکارا یک ساختار کاملاً سکولار و لائیک را برای خوش آمد اروپایی‌ها پایه‌گذاری کرده‌اند، اما هنوز مجوز عضویت در اتحادیه اروپا را دریافت نکرده‌اند. علت اساسی این است که غرب از قدرت گرفتن و توسعه یافتن یک کشور اسلامی هراسان است.

۳. نویسنده می‌گوید مسیحیت هنگامی در مسیر توسعه قرار گرفت که خود را با مدرنیزاسیون هماهنگ کرد. بنابراین اسلام نیز برای رهایی از بحران باید دست به چنین کاری بزند. در جواب این مدعی باید گفت قیاس بین اسلام و مسیحیت موجود، قیاس مع‌الفارق است. اولاً مسیحیت دچار تحریف شده است و آنچه امروزه از طرف اربابان کلیسا مطرح می‌شود را نمی‌توان به عنوان وحی الاهی به عیسی مسیح علیه السلام دانست، ثانیاً

اسلام به عنوان یک دین زنده و پویا خود واجد اندیشه‌های بلند برای تمامی ابعاد زندگی بشری است. و از این رو مسلمانان در مواجهه با مسائل مستحدثه پیرامون خود مستقل تصمیم می‌گیرند. اسلام در برخورد با مدرنیته پیرایشی برخورد می‌کند، پیشرفت‌های بشری و اموری که در تضاد با اصول و ارزش‌های دینی و ملی نمی‌باشد اخذ می‌کند و مورد استفاده قرار می‌دهد و مواردی که سنخیت و همخوانی با فرهنگ و ارزش‌های اسلامی ندارد را طرد و رد می‌نماید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازتاب اندیشه ۹۷

۳۰

چرخه
توسعه‌نیافتگی
و استبداد